

مطالعات اسلامی: فقه و اصول، سال چهل و یکم، شماره پیاپی ۸۳/۱، پاییز و زمستان ۱۳۸۸، ص ۲۳۰-۲۰۷

## درنگی در محرومیت زوجین از حق قصاص\*

علی کشاورز

دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه فردوسی مشهد

Email:ali.keshavarz20@gmail.com

دکتر حسین ناصری مقدم

استادیار دانشکده الهیات دانشگاه فردوسی مشهد

Email:Naseri1962@ferdowsi.um.ac.ir

### چکیده

در نظام جزایی اسلام برای بستگان مقتولی که به قتل عمد کشته شده است، حقی در مقابله‌ی به مثل با عنوان «حق قصاص» پیش‌بینی شده است. اما از بستگان مقتول، زوجین استثنا شده‌اند و چنین حقی برای آنان به رسمیت شناخته نشده است، اگر چه که آن‌ها در صورت توافق بازماندگان بر دیه، از آن بهره‌مند می‌شوند. بر همین اساس، ماده‌ی ۲۶۱ ق.م.ا. مقرر می‌دارد: «اولیای دم که قصاص و عفو در اختیار آن‌ها است همان ورثه‌ی مقتول اند مگر زن و شوهر که در قصاص و عفو و اجرا، اختیاری ندارند».

مهم‌ترین دلیل این حکم، اجماع است اما دلایل دیگری مانند برخی روایات، فقدان انگیزه‌ی تشفی در زوجین، انقطاع زوجیت با مرگ، برتری خویشاوندی نسبی از سببی و... نیز اقامه شده است که هیچ‌کدام قابلیت اثبات چنین حکمی را که با عمومات و اطلاقات کتاب و سنت، مخالف است را ندارند. از آن سو، افزون بر عمومات و اطلاقات یاد شده، تأکیدهای بسیار قرآن و روایات بر رابطه‌ی ویژه‌ی زوجین، گواهی بر همسانی آنان با خویشاوندان نسبی در استیفای حق قصاص است.

**کلید واژه‌ها:** قتل، عمد، قصاص، دیه، ارث، زوجین، جزا، اولیای دم.

\* تاریخ وصول: ۱۳۸۷/۰۵/۱۹؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۸۷/۰۸/۱۰.

## طرح بحث

یکی از نهادهای مؤثری که در نظام کیفری اسلام برای مبارزه با جرایم علیه تمامیت جسمانی افراد جامعه، تأسیس گردیده است، نهاد «قصاص» می باشد که گرچه پیش از اسلام نیز در جامعه‌ی عرب وجود داشته است<sup>۱</sup> اما در اسلام به اوج تکامل و بایستگی خود رسیده است به گونه‌ای که در عین حال که بزهکار را به کیفر رفتار غیر انسانی‌اش و بازماندگان مقتول را به حق طبیعی شان می رساند و نقش پیشگیرانه‌ی کیفر را به خوبی ایفا می کند، بر جنبه‌های انسانی و اخلاقی نیز مانند سفارش به بخشش، ملاحظه‌ی عنصر برابری در صدمات و پاسداشت اصل شخصی بودن مجازات هم تأکید می ورزد.

یکی از مباحثی که در باب قصاص، محل انظار فقیهان قرار گرفته، دایره‌ی شمول «اولیای دم» یا همان «ارث قصاص» است؛ یعنی کسانی که حق مطالبه‌ی قصاص را دارند. البته این که «وارث قصاص» همان «وارث مال» است، به طور اجمال، مورد پذیرش همه است؛ اما آنان در سه ناحیه دچار اختلاف گردیده‌اند:

۱. ارث بردن زوجین از حق قصاص

۲. ارث بردن خواهران و برادران مادری از حق قصاص

۳. ارث بردن مطلق زنان از حق قصاص

این نوشتار تنها در ناحیه‌ی نخست، گفت و گو می کند گرچه بحث های مبسوطی نیز در ناحیه‌ی دوّم و سوّم وجود دارد. بر اساس نظری که مورد پذیرش همه‌ی فقیهان شیعی و دسته‌ای از فقیهان سنی قرار گرفته، زوجین حق مطالبه‌ی قصاص و عفو را ندارند؛ یعنی چنان چه یکی از آنها به طور عمد توسط فردی کشته شود، دیگری نمی تواند از دادگاه بخواهد که قاتل را قصاص کند یا ببخشد (گاهی این

۱. متل معروف عرب «القتل انفی للقتل» تأییدی بر این مطلب است. ر.ک: مختصر المعانی، ص ۱۷۲؛ شیخ طوسی، مبسوط، ۴/۷.

مسأله را تحت عنوان «محرومیت زوجین از ارث بردن حق قصاص» نیز عنوان می‌کنند؛ البته در صورتی که به هر دلیل، قاتل قصاص نشود و از او دیه گرفته شود، زوجین هم از آن برخوردار خواهند شد.

پژوهش حاضر ضمن بررسی و نقد ادله‌ی این دیدگاه، دلایلی را مطرح می‌سازد که ایده‌ی ارث زوجین از حق قصاص را تقویت می‌کند.

### عبارات فقیهان

از شیخ طوسی تا امروز، تقریباً همه‌ی فقیهان شیعی، زوجین را از ارث قصاص، محروم ساخته‌اند. پاره‌ای از عبارات آنان، از نظر می‌گذرد:

۱- شیخ طوسی در **نهایه** می‌نویسد:

اولیاء المقتول هم الذین یرثون دینته سوی الزوج و الزوجة... و الزوج و الزوجة لیس لهما غیر سهمهما من الدیة... و لیس لهما المطالبة بالقوّد (۷۳۵).

۲- او در **خلاف** نیز همین گونه می‌نگارد با این تفاوت که تنها زوجه را استثنا می‌کند و معلوم نیست که چرا تنها زوجه را استثنا کرده چون در مسأله، قول به فصل وجود ندارد:

لا ترث الزوجة من القصاص شیئاً و انما القصاص یرثه الاولیاء فان قبلوا الدیة کان لها نصیبها منها (۱۵۳/۵).

۳- ابن ادریس حلّی که معمولاً فتاوایش در نقد نظرات شیخ است، این جا با او هم سخن شده است؛ وی پس از آن که سخن شیخ را از **نهایه**، **مبسوط** و **مختصر الفرائض**، در نابره مندی زوج و زوجه از قصاص به نقل در می‌آورد، آن را فتوا و مورد اعتماد خویش معرفی می‌نماید (۳۲۷/۳-۳۲۸).

۱. پس از این خواهیم دید که در سخن محقق اردبیلی نکته ای وجود دارد که کاربرد واژه ی «همه» را دشوار می‌سازد (ر.ک: ص ۱۴ و ۱۳ از همین مقاله).

۴- رأی محقق حلی نیز چنین است:

یرث القصاص من یرث المال عدا الزوج و الزوجة فانّ لهما نصیبهما من الدیة فی عمد او خطأ... غیر انّ الزوج و الزوجة یرثان من الدیة علی التقذیرات (۱۰۰۱/۴-۱۰۰۲).

۵- علامه بر همین منوال در کتاب های خود، زوجین را از حق قصاص محروم می سازد. در *ارشاد الاذهان* می نویسد:

یرث القصاص و الدیة وارث المال عدا الزوج و الزوجة فی القصاص... (۱۹۸/۲).  
 قریب به همین عبارت را در *مختلف* و *تحریر دارد* (مختلف، ۲۸۳/۹-۲۸۵،  
 تحریر، ۴۹۲/۵-۴۹۳).

هم چنین فخرالمحققین (۶۲۱/۴-۶۲۲)، شهید ثانی (۴۳/۱۳-۴۵)، فاضل  
 هندی (۴۶۵/۲)، محقق اردبیلی (۴۲۶/۱۳-۴۲۸)، محمد جواد عاملی (۸۵/۱۰) و صاحب  
 جواهر (۲۸۳/۴۲-۲۸۶) نیز بر این حکم تأکید می ورزند.

### دیدگاه فقیهان اهل سنت

برخلاف فقیهان امامی، فقیهان اهل سنت دیدگاه واحدی در این مسأله ندارند؛  
 حتی در یک مذهب، گاهی به هر دو دیدگاه بر می خوریم. شافعی به صراحت، از ارث  
 حق قصاص توسط زوجین سخن می گوید و آن را باور تمام مسلمانان می پندارد:

لم یختلف المسلمون (فیما) علمته فی انّ العقل موروث کما یورث المال و اذا کان هکذا  
 فکلُّ وارثٍ ولیُّ دم کما کان لکلِّ وارثٍ ما جعل الله له من میراث المیت زوجة کانت له او  
 ابنة او أمّاً او ولداً لایخرج منهم أحداً من ولایة الدم (۱۳/۶).

و شاید به خاطر همین عبارت است که شیخ طوسی، قول به توارث قصاص را  
 به طور مطلق به شافعی نسبت می دهد:

وقال الشافعی لها نصیبها من القصاص (طوسی، *خلاف*، ۱۵۳/۵).

اما با تأمل در کلمات فقیهان شافعی در می یابیم که قول به عدم توارث قصاص

نیز در میان آن ها وجود دارد.

نَوَوَى پس از آن که قصاص را قابل توارث می داند، سه وجه را در مورد ارث قصاص در میان شافعیان، مطرح می سازد و آن گاه قول سوم را که از منظر او منصوص است - یعنی ارث بردن زوجین - تأیید می کند.

...انه يرثه جميع الورثة من يرث بنسب و من يرث بسبب (۴۴۰/۱۸).

بکری دمیاطی نیز قَوَد را حَقِّی می داند که متعلق به همه‌ی وارثان (اعم از نسبی و سببی) است.

یثبت القود للورثة العصبه و ذی الفروض و هم کُلُّ من له فروض مقدره کالزوجین و الام و الاخ من الام (۱۴۴/۴).

شربینی هم پس از آن که اقوال مختلف را از فقیهان هم مذهب خودش نقل می کند، قول به توارث قصاص را ترجیح می دهد (۴۰/۴-۳۹).

در فقه حنفی نیز نظریه‌ی غالب، توارث است. سرخسی در مبسوط می نویسد:

...و کذلک یثبت حق الزوج و الزوجه فی القصاص عندنا (۱۵۷-۱۵۸/۲۶)

در بدایع الصنایع نیز آمده است:

...فالمستحق للقصاص هو الوارث للمال (ابوبکر کاشانی، ۲۴۲/۷)

اکثر حنابله نیز ارث قصاص را در باره‌ی زوجین، جاری می دانند.

القصاص حقٌ لجميع الورثة من ذوی الانساب و الاسباب و الرجال و النساء و الصغار و الکبار (عبدالله بن قدامة، ۴۶۴/۹).

بهوتی از فقیهان حنبلی با صراحت بر امکان ارث قصاص در زوجین تصریح می کند.

و کل من ورث المال ورث القصاص علی قدر میراثه من المال حتی الزوجین و ذوی الارحام (۶۳۱/۵-۶۳۰).

اما به نظر می رسد در فقه مالکی، محرومیت ارث قصاص توسط زوجین، قول غالب باشد. ابوالبرکات پس از آن که وارث قصاص را همان وارث مال می داند، بر این

نکته تأکید می‌ورزد که زوجین از این حکم، مستثنا هستند.  
 ...نعم لا دخل فی ذلک لزوجة ولیّ الدم و لا لزوج من لها کلام... (۲۶۲/۴).  
 البتّه در کلمات مجوّزان و مانعان اهل سنّت، ادلّه‌ای وجود دارد که در بحث  
 تحلیل و ارزیابی مسأله بدان خواهیم پرداخت.

### دلایل قائلان به محرومیت زوجین از حق قصاص

از مجموع آنچه در بیان مانعان آمده است می‌توان ادلّه‌ی آنان را در هفت مورد  
 گردآورد. پس از مرور ادلّه‌ی آنان، در مبحث بعدی به نقد آنها خواهیم پرداخت.

#### دلیل اول: اجماع

همان گونه که در طلّیعی سخن اشاره شد مهم ترین دلیل قائلان به حرمان  
 زوجین از حق قصاص، اجماع است. این اجماع نخستین بار در کلام شیخ طوسی در  
 خلاف نقل شده است:

...دلّیلنا اجماعُ الفرقة و اخبارهم (۱۵۳/۵).

ابن ادریس به جای «اجماع»، از «نفی خلاف» استفاده می‌کند.

فأمّا الزوج و الزوجة فلا خلاف بین اصحابنا انه لا حظّ لهما فی القصاص و لهما

نصیبهما من المیراث من الدیة (۳۲۷/۳).

شهید ثانی هم در **مسالك** بر این مسأله ادعای وفاق می‌کند (۴۵/۱۳).

در **کشف اللثام** نیز بر این حکم، ادعای اتفاق شده است (۴۶۵/۲). اما از تعلیقات

صاحب مفتاح الکرامه بر **کشف اللثام** چنین بر می‌آید که شیوع پیدا کردن این نقل  
 اتفاق، از زمان شیخ طوسی به بعد رُخ داده است (**مفتاح الکرامه**: تعلیقات قصاص،

۸۵/۱۰ به نقل از صانعی/۴۷۷).

در **جواهر** نیز چنین آمده است:

و یرث القصاص من یرث المال کما عن المبسوط و السرائر فی موضع منها و

التحریر و المختلف و الارشاد و الايضاح و اللمعة و المسالك و الرياض و الروضة و ... بالذكور و الاناث لعموم ادلة الارث من آية اولى الارحام... عدا الزوج و الزوجة فانهما لا يستحقان قصاصاً اجمالاً بقسمیه (۲۸۳/۴۲).

### دلیل دوم: روایات

تنها دو فقیه در این مسأله به روایات استناد جسته‌اند، نخست شیخ در **خلاف** آن جا که می‌گوید:

دلینا اجماع الفرقه و اخبارهم (۱۵۳/۵).

به باور برخی در این مسأله حتی یک خبر هم وجود ندارد (چه رسد به «اخبار») و این فرض هم بعید است که این اخبار، در زمان شیخ وجود داشته ولی به دست ما نرسیده است چرا که دیگر کتاب حدیثی شیخ یعنی «تهذیب» که در خود، بیشتر روایات کتب سه گانه را جای داده است از ذکر این مسأله، نُهی است؛ بنا براین، وقوع سهواً از ایشان یا ناسخ در این مسأله، دور از ذهن نمی‌نماید (صانعی، ۴۷۷).

فقیه بعدی محقق اردبیلی است که پس از بیان اصل این حکم، بر این باور است که می‌توان با عمومات کتاب و سنت، این حکم را تأیید کرد:

... و يؤیّده عموم الكتاب و السنة (۴۲۶/۱۳).

البته این ادعا که در این باب روایتی در مجامیع معتبر ما وجود ندارد، ادعای درستی است؛ اما تنها یک روایت در کتاب **دعائم الاسلام** آمده که می‌تواند فقط در بخشی از مسأله مفید باشد.

عن علی<sup>(ع)</sup> انه قال: ولیّ الدم بالخیار یعنی فی قتل العمد ان شاء قبل الدیة و ان شاء عفا و قال: و لكل وارث عفو فی الدم الا الزوج و المرئة فانه لا عفو لهما (قاضی نعمان مغربی، ۴۱۰/۲ شماره ۱۴۳۲).

۱. به نظر می‌رسد جمله‌ی «یعنی فی قتل العمد» از خود **دعائم** است نه مقول امام (ع)، و این که در نسخه‌ی **مستدرک الوسائل** این فقره وجود ندارد، گواه آن است.

اما این که گفته شد این روایت در بخشی از مسأله، مفید است به خاطر آن است که مفاد آن تنها به «عفو از قصاص» پرداخته است و نسبت به خود قصاص، ساکت است؛ یعنی این روایت می گوید زوجین در عفو از قصاص، ولایتی ندارند اما این که در تقاضای قصاص چه حکمی دارند، سکوت کرده است؛ مگر گفته شود نفی حق عفو از قصاص، مستلزم نفی حق قصاص است که البته وجود چنین استلزامی هم معلوم نیست چرا که میان حق عفو و حق قصاص، تلازمی از حیث وجود نیست تا از نفی یکی، نفی دیگری لازم آید؛ بل که عقلاً می توان هر کدام را بدون دیگری تصور کرد. شرعاً هم در هیچ دلیلی، وابستگی این دو مفهوم به هم وارد نشده است.

### روایت دیگر

این نکته را هم باید متذکر شد که در مجامیع روایی شیعی در باب قصاص، روایتی وجود دارد که ممکن است برای حکم مزبور، تا حدی مورد استفاده قرار گیرد گرچه تاکنون کسی در این مسأله بدان استناد نکرده است. این روایت، تحت عنوان «باب انه لیس للنساء عفو و لا قود» در کتاب های روایی، به شمار آمده است: کتاب کافی (۳۵۷/۷)، استبصار (۲۶۲/۴-۲۶۴)، تهذیب (۱۷۷/۱۰)، و سایل الشیعه (۱۱۸/۲۹) و مستدرک الوسائل (۲۵۰/۱۸).

با تأمل در سند روایت معلوم می گردد که در همه ی این کتاب ها تنها از یک طریق نقل شده است: احمد بن محمد الکوفی از محمد بن احمد النهدی از محمد بن الولید از ابان از ابی العباس از امام صادق (ع). مضمون این روایت در کتاب های اهل سنت نیز آمده است (ابن حزم، ۴۷۷/۱۰-۴۸۲).

اما این که گفته شد این روایت تنها از یک جهت می تواند در محرومیت ارث قصاص برای زوجین مفید واقع شود، به این لحاظ است که روایت مزبور تنها از نفی حق قصاص زنان - نه مردان - سخن گفته است و فقط قادر خواهد بود که زوج را از این حق محروم سازد آن هم در صورتی که بر این باور باشیم که واژه ی «نساء» در این



روایت به اراده‌ی تصدیقی، شاملِ زوجه نیز می‌گردد. بنا بر این معنای روایت این می‌شود که: زنان به طور مطلق - چه نسبی و چه سببی - نمی‌توانند در مورد قصاص تقاضایی داشته باشند.

### دلیل سوم: فقدان پیوند نسبی میان زوجین (فقدان انگیزه‌ی تشفی در زوجین)

شهید ثانی در *مسالك* بر اساس یک دلیل اعتباری و قیاسی منطقی که ارائه کرده است، حق قصاص را از زوجین سلب می‌کند. او بر این باور است که چون حق قصاص بر مبنای پیوند نسبی و رابطه‌ی خونی آن‌هم برای تشفی خویشاوندان نسبی استوار است، لا جرم زوجین که دارای چنین پیوندی نیستند از دایره‌ی این حق خارج اند. او صغرا و کبرای قیاس را چنین می‌آورد (۴۵/۱۳):

حق قصاص به جهت تشفی برای ولی ثابت می‌شود. در زوجیت، نسبی (ولایتی) نیست تا موجب تشفی گردد. و نتیجه‌ی قیاس چنین خواهد بود: حق قصاص برای زوجین، ثابت نمی‌شود.

هم چنین می‌توان این دلیل را از ضمن کلام شیخ طوسی در *خلاف* استنباط کرد آن جا که چنین تعبیر می‌کند: «...و انما يرثه الاولياء (۱۵۳/۵)» یعنی منحصرأ حق قصاص متعلق به اولیای مقتول است که انصراف به خویشاوندان نسبی دارد. در کلام برخی از فقیهان اهل سنت نیز به این دلیل استناد شده است (شوکانی، ۱۷۶/۷، شربینی، ۳۹/۴).

### دلیل چهارم: انحلال زوجیت با فوت یکی از زوجین

برخی از فقیهان اهل سنت برای نفی حق قصاص زوجین گفته‌اند: چون با قتل یکی از آن دو، غلقه‌ی زوجیت میانشان گسسته می‌گردد بنابراین وجهی برای استفاده از حق قصاص، باقی نمی‌ماند.

ابن سیرین می‌گوید:

ائه یختص بدم المقتول الورثة من النسب اذ هو مشروع للتشقی و الزوجية ترتفع بالموت (شوکانی، ۱۷۶/۷).

سرخسی نیز می نویسد:

...و قال مالک لا یرث الزوج و الزوجة من الدينة شیئاً لان وجوبها بعد الموت و الزوجية تنقطع بالموت (۱۵۷/۲۶).

نَوَوی هم بر این باور است:

...لان القصاص یراد للتشقی و الزوجية تزول بالموت (۴۴۰/۱۸).

این استدلال به ابن ابی لیلی نیز انتساب یافته است البته با بیانی دیگر. او معتقد است دلیل محرومیت زوجین از حق قصاص این است که سبب استحقاق زوجین، وقوع عقد است و حال آن که قصاص با عقد به استحقاق در نمی آید. گواه این مطلب آن که موصی له هم در قصاص حقی ندارد (چرا که حق او نیز با عقد آمده نه ذاتاً) و سبب این امر آن است که اساساً قصاص برای تشفی و انتقام، تشریح شده است و تشفی و انتقام ویژه‌ی خویشاوندانی است که یک دیگر را یاری می کنند. البته ابی لیلی با این استدلال، زوجین را از دیه هم محروم ساخته است (سرخسی، ۱۵۷/۲۶).

### دلیل پنجم: جلوگیری از قتل همسر

یکی از دانشیان حقوق جزا، ممنوعیت ارث قصاص برای زوجین را این گونه توجیه می کند:

سیاست کیفری در جهت پیشگیری از قتل همسر توسط اجنبی با تبانی همسر دیگر از طریق منتفی ساختن قصاص است (ایرج گلدوزیان، ص ۷۰).

منظور آن است که قانونگذار برای آن که از تبانی زوج یا زوجه با ثالث در قتل همسر دیگر جلوگیری کند، حق قصاص را برای زوجین منتفی ساخته است زیرا اگر حق عفو و قصاص در دست زوجین بود، هر کدام ممکن بود با تبانی با شخص ثالثی، همسر خود را به قتل رسانده و آن گاه او را به عنوان ولی دم، عفو کند.

افزون بر ادله‌ی اقامه شده می‌توان دو وجه دیگر را هم بر آن‌ها افزود گرچه قائل‌ی ندارند.

#### دلیل ششم: اقوائت نسب از سبب

ممکن است کسی با استناد به مذاق شرع بر این باور باشد که از منظر شارع، پیوند نسبی از رابطه‌ی سببی، مستحکم‌تر، استوارتر و عمیق‌تر است و از این رهگذر، حق قصاص تنها به بستگان نسبی به ارث می‌رسد.

شاهد بر این ادعا، سهم فزون‌تر خویشاوندان نسبی در ارث، قصاص نشدن پدر در قتل فرزند، لزوم پرداخت دیه بر عاقله و نظایر آن است.

#### دلیل هفتم: تحدید دایره‌ی قصاص

ممکن است برای اثبات حکم، چنین استدلال شود که اسلام به محدود کردن حق قصاصی که ناشی از حس انتقام‌جویی است تمایل دارد از این رو سعی کرده است تا حدّ ممکن، این حق را گسترش ندهد. گواه این ادعا، سفارش قرآن و سنت به گذشت از قاتل است. بنا براین در هر موردی که ثبوت حق قصاص، مشکوک باشد باید اصل را بر عدم آن نهاد.

#### ارزیابی ادله

آن‌چه ذکر شد، همه‌ی چیزی است که در توجیه ممنوعیت زوجین از حق قصاص گفته شده یا قابل گفتن است؛ اما به نظر می‌رسد هیچ‌کدام از این دلایل برای اثبات این حکم، کافی نیست. اینک ضمن مرور ادله، به نقد و بررسی آنها خواهیم پرداخت.

#### نقد دلیل اول

گفته شد که گروهی از فقیهان بر حرمان زوجین از حق قصاص، ادعای اجماع کرده‌اند و حتی صاحب جواهر بر این باور بود که هر دو نوع اجماع (محصل و منقول) در مسأله وجود دارد (۲۸۳/۴۲). در ارزیابی این دلیل چند نکته وجود دارد:

۱- اصولاً جایگاه اجماعات منقول به خبر واحد در نزد اصولیان امامی به ویژه پس از شیخ انصاری که بنیان حجیت اجماع را به چالش جدی کشاند، چندان استوار و به سامان نیست. تکرار مباحث شیخ در این مختصر، نه ممکن است و نه بایسته؛ اما به طور خلاصه می توان در باره‌ی مدّعی او چنین گفت که اولاً اجماع تنها به عنوان مکمل دلیل حجیت دارد (نیمه حجّت) و ثانیاً اجماعی از حجیت برخوردار است که از فراوانی نقل، گستردگی ناقلان و دیرینگی آنها به اندازه‌ای باشد که برای فقیه حاضر، ایجاد حدس قوی به قول امام(ع) بکند؛ اما در محل بحث، اجماعی که نقل شده واجد این ویژگی‌ها نیست. و اساساً معلوم نیست که نقل این اجماع با وجود اختلاف منظر ناقلان- به لحاظ مبانی حجیت اجماع مانند اطفاف، حس، تقریر، حدس و...- بر چه بنیانی استوار بوده است؟

۲- در ضمن بیان دلیل اجماع، به این نکته‌ی مهم اشاره شد که حتی صاحب مفتاح الکرامه در حواشی خود بر **کشف اللثام**، مدّعی است که این اجماع از زمان شیخ طوسی و کتاب **خلاف**، شایع شده است (۸۵/۱۰). این ادّعا به فرض صحت، ارزش نقل اجماع مزبور را با کاستی جدی مواجه می‌سازد چرا که اجماعی می‌تواند ما را از موافقت امام(ع) مطمئن سازد که مقطوع‌الاول نباشد و به دوران امام(ع) متصل باشد؛ و حال آن که در سخنان فقیهان پیش از شیخ طوسی، اصلاً به این حکم، اشاره‌ای نشده است چه رسد به ادّعی اجماع بر آن! افزون بر این، وجود این اجماع در کتاب **خلاف**، خود نمایانگر سستی آن است چرا که اجماعات شیخ در **خلاف**، مورد اعتماد نیست.

۳- سه دیگر آن که محقق اردبیلی در این مقام سخنی دارد که تلویحاً می‌توان از آن مخالفت او را با این حکم- هر چند در مقام نظر- استشمام کرد. عبارت او چنین است:

و اما عدم توريث الزوج و الزوجة من الفصاص و توريثهم من الدية سواء كانت بالاصالة او كانت عوضاً عن الفصاص برضا وليّ الدم و القاتل فقد ادّعى فيه الاجماع و ما

عُلِمَ من یخالفه و یؤیّده عموم الکتاب و السنّة و ان کان فی دلالتهما نظر<sup>۴</sup>(۴۲۶/۱۳).

وجود دو قرینه در کلام او نمایانگر آن است که چندان با این حکم، موافق نیست. نخست آن که در باره‌ی اجماع با عبارت «ادّعی اجماع شده است»، تحصیل آن را برای خود، نفی می‌کند؛ و تنها «عدم علم به خلاف» را می‌پذیرد که از باب «عدم الوجدان لا یدلّ علی عدم الوجود» نمی‌تواند وجود مخالف را نفی کند.

دوم آن که در دلالت آیات و روایاتی که در تأیید این حکم آورده شده است، اشکال می‌کند اگرچه به بیان وجه اشکال نمی‌پردازد. با توجه به این که ایشان در آغاز سخن، دو حکم را مطرح می‌کند (عدم توریث زوجین از قصاص - توریث از دیه)، معلوم نیست که منظور از تأیید با کتاب و سنّت، بخش اول است یا دوم و یا هر دو؟ البته با تأمل می‌توان دریافت که کتاب و سنّت نمی‌توانند مؤید بخش نخست (عدم توریث قصاص) باشند چرا که نه در قرآن و نه در سنّت، هیچ نصّ یا ظاهری بر این حکم ولو به نحو عموم، وجود ندارد. اما برای فقره‌ی دوم (توریث دیه) می‌توان به عموماً ارث استناد کرد، هر چند که ما نصّ یا ظاهری در تأیید این حکم از روایات نیافتیم. در نتیجه استناد این دو حکم به عموم روایات، خالی از اشکال نیست (بعداً بیشتر در این خصوص سخن خواهیم گفت).

بنابراین اگر منظور اردبیلی از تأیید با کتاب و سنّت، هر دو حکم و یا خصوص حکم نخست باشد، با توجه به اشکالی که در دلالت آنها می‌کند، می‌توان چنین پنداشت که این حکم در نزد او، ثابت نیست. خلاصه آن که او اجماع را نمی‌پذیرد و در دلالت کتاب و سنّت نیز خدشه می‌کند.

۴- این احتمال نیز قویاً وجود دارد آنان که در این مسأله ادّعی اجماع کرده اند، بر همان علّتی که شهید اول در **مسالك** اقامه کرد، استناد کرده باشند (صانعی، ۴۷۸). به این نوع اجماع، محتمل المدرکیه می‌گویند که همانند اجماع مقطوع المدرکیه برای قائلان به حجّیت اجماع، فاقد اعتبار است.

### نقد دلیل دوم

پیش از این در بیان دلیل دوم گفته شد که هیچ کدام از دو فقیهی که حکم مسأله را به روایات، اسناد داده‌اند، مستند خویش را ذکر نکرده‌اند. شیخ طوسی تنها به گفتن این که «دلیلنا اجماع الفرقه و اخبارهم» بسنده کرد و محقق اردبیلی نیز فقط عموماً کتاب و سنت - نه دلایل صریح - را، مؤید حکم دانست. اما همان گونه که قبلاً اشاره شد روایتی در کتاب **دعائم الاسلام** وجود دارد که بنا بر صحتش، تنها می‌تواند در قسمتی از حکم مزبور، رهگشا باشد.

از امام علی (ع) نقل شده که می‌فرماید:

ولیُّ الدم بالخیار - یعنی فی قتل العمد - إن شاء قتل و إن شاء قَبَلَ الدیة و إن شاء عفا و لکلِّ وارثٍ عفوٌّ فی الدمِّ ألاً الزوج و المرءة فانه لا عفوَّ لهما (۴۱۰/۲).

از نظر سندی این روایت قابل اعتماد نیست زیرا اولاً کتاب **دعائم** مورد اتکای فقیهان قرار نگرفته است به ویژه آن که این روایت که از امام علی (ع) نقل شده در هیچ کتاب دیگری پیش از آن نیامده است. و ثانیاً این روایت مانند دیگر روایات این کتاب، غیر مُعَنَّن است و سلسله‌ی راویان آن ذکر نشده است؛ بنابراین نمی‌توان به جرح و تعدیل آنان پرداخت.<sup>۱</sup>

دلالت حدیث نیز چندان به سامان نیست، زیرا اولاً مفاد آن درباره‌ی «عفو از قصاص» است نه «استیفای قصاص»؛ به دیگر عبارت، این حدیث «حق عفو» را از زوج و مرثیه، نفی می‌کند نه آن که «حق قصاص» را نفی کند و موضوع دوم، محل بحث است. مگر آن که گفته شود که نفی کردن حق عفو، مستلزم نفی کردن حق قصاص است؛ ولی چنین استلزامی وجود ندارد چرا که نمی‌توان از این گزاره: «تو حق نداری عفو کنی» نتیجه گرفت که: «تو حق قصاص هم نداری».

۱. گویا کتاب **دعائم الاسلام** در دوران فاطمیان مصر، نقش قانون اجرایی آنان را داشته است و به همین خاطر، فاقد ویژگی‌های حدیث شناختی است. نخستین نسخه‌ی پیدا شده‌ی این کتاب مربوط به سده‌ی دهم هجری قمری است یعنی حدود پانصد سال پس از تحریر اولیه که طبیعتاً در ایجاد وثاقت آن خدشه می‌کند.

اشکال دوم آن است که مفاد حدیث با فتوای فقیهان، کاملاً انطباق ندارد. آنان «زوج» و «زوجه» را از ارثِ قصاص محروم دانسته اند ولی این حدیث، «زوج» و «مرثه» را محروم می‌سازد و روشن است که میان «زوجه» و «مرثه»، عموم مطلق است. ممکن است کسی بگوید از نفی عام، نفی خاص هم لازم می‌آید؛ یعنی از نفی «مرثه» می‌توان «زوجه» را نیز نفی کرد. در پاسخ باید گفت: این سخن فی‌حدّ نفسه درست است اما این جا نمی‌شود بدان ملتزم شد چرا که اکثر قائلان حکم محرومیت زوجین، این حکم را در مورد دیگر وارثان مؤنث (مانند مادر و خواهر و...) جاری نمی‌کنند؛ بنا براین آنان، نمی‌توانند «مرثه» را در این حدیث به عمومیت خود باقی گذارند، و قرینه‌ای بر تخصیص آن به «زوجه» نیز در دست نیست پس چاره‌ای جز ردّ حدیث باقی نمی‌ماند.

اما حدیث مشهور «لیس للنساء عفوٌ و لا قودٌ» تنها با دو طریق نقل شده است.<sup>۲</sup> در طریق نخست در میان راویان آن، وضعیت محمدبن احمد نه‌دی با اختلاف دانشیان رجال، مواجه است. گروهی مانند نجاشی، ابن غضائری (رجال، ۹۶)، علامه (خلاصه الاقوال، ص ۲۵۵) و فرزند شهید ثانی (ص ۷۹) او را تضعیف کرده‌اند. ولی آقای خویی او را ثقه معرفی می‌کند و تضعیفات صورت گرفته را پاسخ می‌دهد، هر چند «وصف اضطراب» حدیث او را می‌پذیرد (۳۴۴/۱۵-۳۴۵). همچنین معلوم نیست منظور از ابان در این حدیث چه کسی است. طریق دیگر را شیخ طوسی در تهذیب چنین آورده است:

علی بن الحسن بن فضال عن عباس بن عامر عن داود بن الحصین عن ابی العباس فضل بن بقیاق عن ابی عبدالله (ع) قال: قلت له: هل للنساء قودٌ او عفوٌ؟ قال: لا و ذلک للعصبة (۳۹۷/۹).

۱. کافی (۳۵۷/۷)، استبصار (۲۶۲/۴-۲۶۴)، تهذیب (۱۷۷/۱۰)، وسایل الشیعه (۱۱۸/۲۹) و مستدرک الوسائل (۲۵۰/۱۸).

۲. احمدبن محمدالکوفی از محمدبن احمد النهدی از محمدبن الولید از ابان از ابی العباس از امام صادق (ع).

علی بن حسن پس از نقل حدیث، آن را با مبنای اصحاب، مخالف می‌داند (حرعاملی، ۸۷/۲۶).

بحرانی نیز آن را با همین طریق، نقل می‌کند و به لحاظ مخالفتش با قول مشهور، آن را بر تقیه حمل می‌کند (همو، ۷۸/۲۹).

اما با چشم پوشی از سَنَد، دلالت حدیث هم در موضوع مورد بحث، رسا نیست زیرا گرچه این حدیث بر خلاف حدیث قبلی، از این بابت که هر دو حق «عفو و قصاص» را ذکر کرده است، مزیت دارد، اما از این جهت که تنها «زنان» را از این دو حق محروم ساخته است، با اشکال روبه رو است چرا که فقط می‌تواند «زوجه» را به لحاظ زن بودنش، در برگیرد ولی «زوج» را در بر نمی‌گیرد و این نظریه قائل ندارد.

اما نکته‌ی مهم در باره‌ی این حدیث آن است که تا کنون هیچ فقیهی برای حکم محل بحث (محرومیت ارث زوجین از قصاص)، بدان استناد نکرده است و آن را در جای دیگری به کار بسته‌اند. پیش از این در مطلع سخن گفته شد که فقیهان در مسأله‌ی ارث قصاص در سه ناحیه، دچار اختلاف گردیده‌اند. ناحیه‌ی سوم این بود که آیا مطلق زنان، از حق قصاص بهره مند می‌شوند یا خیر؟ گروهی از آنان به سبب همین روایت، زنان را از ارث قصاص محروم ساخته‌اند (طوسی، مبسوط، ۵۴/۷، محقق حلی، ۱۰۰۱/۴، عاملی، ۸۶/۱۰). اما نظر به مخالفت این حکم با مبانی امامیه در نفی تعصیب، بسیاری از فقیهان آن را مردود اعلام کرده‌اند (صاحب جواهر، ۲۸۳/۴۲-۲۸۶).

### نقد دلیل سوم

شهید ثانی چنین استدلال کرد که به واسطه‌ی فقدان پیوند نسبی و ولاء میان زوجین، حق قصاص که به جهت تشفی تشریح شده است، در مورد آنان به ارث نمی‌رسد (۴۳/۱۳-۴۵) این دلیل از چند جهت مخدوش است:

نخست آن که قصاص برای تشفی، تشریح نشده بل که به جهت «حیات» (بقره/۱۷۹) بوده است و به فرض تسلیم، اجتهاد در برابر نص قرآن است (صانعی، ۴۷۷).



دوم اگر هم بپذیریم که تشفی یکی از اهداف تشریح قصاص است، اما نمی‌تواند همه‌ی هدف و غرض باشد چرا که اگر هدف، تنها تشفی مبنای قصاص باشد، فقط در باره‌ی اطرافیان مقتول صادق است و در مورد خود مقتول فاقد معنا است؛ اما در روایات و فتوای فقیهان چنین آمده که اگر مقتول پیش از مرگ، جانی را عفو کند، اولیای دم پس از مرگ حق قصاص ندارند (شیخ طوسی، *مبسوط*، ۱۱۱/۷-۱۰۹). بنابراین اگر قصاص را صرفاً حقی برای اطرافیان بدانیم، عفو مجنی علیه مستلزم تزییع حق آنان است. پس باید پذیرفت که قصاص حقی است که بدو متعلق به مقتول است که در صورت فوت و عدم عفو، به ورثه می‌رسد.

سه دیگر به فرض پذیرش این که تشفی، سبب وحید است، باز هم باعث خروج زوجین از دایره‌ی تشفی یابندگان نمیشود چرا که دلیلی بر اختصاص تشفی به خویشاوندان نسبی وجود ندارد و حتی در مواردی، تضرر مادی و معنوی زوجین بیشتر از سایر ورثه است.

#### نقد دلیل چهارم

در این دلیل گفته شده بود که پیوند زوجیت با مرگ، گسسته میشود به خلاف پیوندهای نسبی که با مرگ، پایان نمی‌پذیرد، بنابراین زوجین نمی‌توانند از این حق، بهره ببرند. در پاسخ این ادعا باید گفت: *زوجین از حقوق و مطالعات فقهی* اولاً گسستن پیوند زوجیت پس از فوت، اثبات شده نیست بلکه برخی از احکام فقهی، خلاف آن را اثبات می‌کند (مانند امکان غسل زن توسط شوهرش و...).

ثانیاً این دلیل در ذات خودش، نامعقول است؛ چرا که می‌گوید: حق قصاص برای زوجین، پس از مرگ، ثابت نیست. عکس نقیض آن می‌شود: حق قصاص برای زوجین، پیش از مرگ، ثابت است! و این گزاره نادرست است چرا که دقیقاً پس از فوت مجنی علیه و انحلال رابطه‌ی زوجیت است که قصاص معنا پیدا می‌کند. اصولاً استحقاق قصاص مانند ارث، امری است که تا پیش از مرگ شخص، محللی از اعراب

ندارد، پس چگونه می توان گفت با انحلال زوجیت از بین می رود؟ این استدلال مستلزم آن است که بپذیریم چنین حقی تا پیش از فوت مجنی علیه وجود داشته است!

### نقد دلیل پنجم

برخی بر این باور بودند که سلب حق قصاص از زوجین یک سبب پیشگیرانه داشته است یعنی برای جلوگیری از تبانی یکی از زوجین با ثالث در قتل دیگری، تشریح شده است.

این استدلال هم قابل قبول نیست چرا که همواره در تشریح احکام باید نوع غالب مورد ملاحظه قرار گیرد نه مصادیق نادر؛ و پُر واضح است که بنیان دلیل پنجم مبتنی بر غلبه دادن این اقلیت بر اکثریت است چرا که حتی در جوامعی که در نظام خانوادگی شان دچار بحران و گسست هستند، باز هم چنین فرضی در اقلیت است. از دیگر سو، شارع می تواند از راه های دیگری اقدام به بستن باب این امکان برای این گروه اقلیت کند.

### نقد دلیل ششم

دلیل ششم مدعی برتری نسب از سبب بود. این استدلال هم قابل پذیرش نیست چرا که: اولاً اگر نسب بر سبب برتری دارد چرا در مورد دیه حکم به تساوی شده است؟

ثانیاً رابطه ی خونی چه امتیازی بر رابطه ی سببی دارد؟ این ملاک یادآور اعصار کهن است که خون از چنان اهمیتی برخوردار بود که مُسقط بسیاری از حقوق برای غیر هم خونان بود. به نظر می رسد حداقل در موضوع حاضر هیچ ارجحیتی بر پیوند سببی وجود ندارد بلکه می توان مدعی شد که رابطه ی سببی ارجحیت دارد چرا که این رابطه مبتنی بر یک نوع اراده و انتخاب است و مسئولیت ها و تکالیف مربوط را با آگاهی و اراده برمی گزیند و طبیعی است که چنین فردی که در راه انعقاد حقی متحمل زحمات و تلاش های بسیاری شده است در صورت منتفی شدن این حق (به واسطه ی قتل همسر)،

از نظر روحی زیان بیش‌تری می‌بیند. حتی در باب ارث دیده می‌شود که خویشان نسبی از تمام یا بخشی از ارث محروم می‌شوند اما توارث زوجین هم‌چنان پابرجاست. آیا اهمیت قصاص کم‌تر از ارث است؟ آیا برای زوج یا زوجه، امکان قصاص کردن قاتل کسی که با او پیوند عاطفی و روحی داشته و احیاناً عمری با او به سر برده مهم‌تر است یا بهره‌مند شدن از ماترک وی که در مواردی ممکن است مبلغ چندان زیادی هم به خصوص برای زوجه نباشد.

سوم آن‌که اگر در فقه جزایی، نسب از اهمیتی فزون‌تر از سبب برخوردار است چرا در موارد دیگر بدان توجه نشده است؟ فی‌المثل چرا مادر در قتل فرزند قصاص می‌شود ولی پدر نمی‌شود با این‌که رابطه‌ی نسبی مادر اگر بیش‌تر از پدر نباشد کم‌تر از او نیست.

امروزه مطالعات جامعه‌شناختی و رویه‌ی قضایی نشان می‌دهد که موضوع قصاص برای زوجین دارای اهمیتی هم‌سنگ یا برتر از ارث است.

### نقد دلیل هفتم

بنا بر آن‌چه در این دلیل آمده بود، حقوق اسلامی به محدود کردن حق قصاصی که ناشی از حس انتقام‌جویی است تمایل دارد. در پاسخ می‌توان گفت: اصل این مدعا صحیح است خصوصاً با تأکیداتی که به استحسان عفو شده است<sup>۱</sup> اما نکته این است که چرا باید برای تحدید این حق، زوجینی را که به شدت به هم وابستگی دارند محروم کرد اما فی‌المثل یک نوه دایی مجنی علیه را که یک دهم این وابستگی را به مقتول ندارد مُحق دانست؟ و حال آن‌که در خویشاوندان دور هر چند نسبی، انگیزه‌ی مال‌اندوزی، طمع و دخالت‌های شخصی محتمل‌تر است. بله اگر دلیل قاطعی بر این محرومیت باشد، سخنی نیست اما همان‌گونه که ملاحظه شد هیچ دلیل قاطعی در میان وجود ندارد.

۱. بقره/۱۷۸، وسایل الشیعه، ۱۱۹/۲۹، باب استحباب عفو از قصاص.

## نتیجه گیری و ارزیابی نهایی

با نگاهی اجمالی به ادله‌ی موافقان حرمان زوجین از حق قصاص درمی‌یابیم که به هیچ وجه قانع‌کننده و اثبات‌گر این حکم نیستند: دلیل اجماع افزون بر اشکالات دلیل شناختی اش بر علتی اعتباری مبتنی بود که حجیتش را مخدوش می‌کرد.

روایات صحیح و دلالت‌گری هم در مسأله موجود نبود.

ادله‌ی عقلی و اعتباری نیز قانع‌کننده نبودند.

آن چه باقی می‌ماند عموماً و اطلاقات قصاص و ارث است که شامل همه‌ی میراث‌بران از جمله زوجین می‌شود و دلیل قاطعی بر تخصیص آن‌ها در میان نیست؛ بنا براین می‌توان دلایل بهره‌مندی زوجین از حق قصاص را به طور اجمال چنین برشمرد:

۱- عموم ادله‌ی ارث؛ چرا که فقیهان تأکید کرده‌اند که: «یرث القصاص من یرث المال» (طوسی، نه‌ایه، ص ۷۳۵، محقق حلی، ۱۰۰۱/۴، صاحب‌جواهر، ۲۸۳/۴۲) و زوجین هم به نص قرآنی جزو میراث‌برانند.

۲- اطلاق آیات و روایات قصاص مانند «وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا» (اسراء/۳۳) بنا بر آن که از «ولی»، «وارث» اراده شود (صاحب‌جواهر، ۲۸۳/۴۲).

۳- ارث زوجین از دیه؛ همه یا اکثر فقیهان امامی، زوجین را از دیه بهره‌مند می‌سازند (همان.م) و حتی صاحب‌جواهر مدعی است که در میان اهل سنت هم جز ابن ابی‌لیلی، در این مسأله مخالفی وجود ندارد (همان.م) و سبب مخالفت او همان شبهه‌ی انقطاع زوجیت با موت است (سرخسی، ۱۵۷/۲۶)؛ و از آن جا که دیه در قتل عمد، جایگزین و بدل قصاص است، ناگزیر باید به ثبوت مُبَدَّلْ مِنْهُ (حق قصاص) هم قائل شد. به دیگر عبارت، دیه‌ی قتل عمد، فرع بر قصاص است و برای بهره‌مندی از آن لازم است که زوجین بدو از آن برخوردار بوده باشند تا در صورت تبدیل آن به

دیه، بهره مندیشان از آن معنا یابد.

۴- یک اعتبار عقلی نیز می تواند شاهی بر اثبات این حق برای زوجین باشد. همان گونه که پیش از این اشاره شد پیوند سببی در زوجین به جهت این که یک رابطه‌ی ارادی و مبتنی بر محبت و علاقه است در بسیاری موارد از پیوندهای نسبی ریشه دارتر و مستحکم تر است، به ویژه در جهان امروز که با بروز تحوّل در اندیشه ها و ارتقای شأن زن از یک خدمتکار و موجود دست دوّم به یک شریک فهیم و دارای حقّ، پیوند عاطفی مردان و زنان به هم بیش تر شده است و به طور طبیعی، فقدان هر کدام، از نظر بُعد عاطفی و روحی و حتّی مادی، زیان های جُبران ناپذیری را بر دیگری وارد می سازد. قرآن کریم نیز خود بر بایستگی چنین رابطه و نسبتی تأکید و اهتمام می ورزد. تعبیر به این که زوجین برای هم چونان لباس اند و خداوند میانشان مودّت و رحمت نهاده است (روم: ۲۱) اثبات گر این مدّعا است.

## منابع

### قرآن کریم

- ابن حزم، ابو محمد علی بن احمد بن سعید؛ *المحلّی*، بیروت، دارالفکر، بی تا.
- ابن داود، تقی الدین حسن بن علی؛ *رجال ابن داود*، نجف، المطبعة الحیدریة، ۱۳۹۲ق.
- ابن الشهید الثانی، حسن بن زین الدین؛ *التحریر الطاوسی*، قم، مکتبه آیه الله مرعشی، ۱۴۱۱ق.
- ابن الغضائری، احمد بن عبیدالله بن ابراهیم؛ *رجال الغضائری*، قم، دارالحديث، ۱۴۲۲ق.
- ابن قدامة موفق الدین ابی محمد عبدالله؛ *المغنی*، بیروت، دارالکتب العربی للنشر و التوزیع، بی تا.
- ابوبکر کاشانی، علاء الدین؛ *بدائع الصنائع*، پاکستان، المکتبة الحبیبية، ۱۴۰۹ق.
- اردبیلی (محقق)، احمد؛ *مجمع الفائدة و البرهان فی شرح ارشاد الاذهان*، تحقیق

- مجتبی عراقی و... قم، مؤسسه نشر اسلامی، ١٤١٦ق.
- بکری دمیاطی، ابن السید محمد شطا؛ *اعانة الطالبین*، بیروت، دارالفکر للطباعة و النشر، ١٤١٨ق.
- بهوتی، منصور بن یونس؛ *کشاف القناع*، بیروت، دارالکتب العلمیة، ١٤١٨ق.
- تفتازانی، سعدالدین؛ *مختصر المعانی*، قم، دارالفکر، ١٤١١ق.
- تمیمی مغربی، قاضی نعمان بن محمد بن منصور بن احمد حیون؛ *دعائم الاسلام*، مصر، دارالمعارف، بی تا.
- خرّ عاملی، محمد بن الحسن؛ *وسایل الشیعة*، قم، مؤسسة آل البيت لاحیاء التراث، ١٤١٤ق.
- حسینی عاملی، محمد جواد؛ *مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه*، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
- حلی، ابوجعفر محمد بن منصور بن احمد بن ادريس؛ *السرائر*، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ١٤١٠ق.
- خویی، ابوالقاسم؛ *معجم رجال الحدیث*، قم، مرکز نشر الثقافه الاسلامیة، ١٤١٣ق.
- سرخسی، محمد بن احمد ابی سهل؛ *المبسوط*، بیروت، دارالمعرفه، للطباعة و النشر، ١٤٠٦ق.
- شافعی، ابو عبدالله محمد بن ادريس؛ *الأم*، بیروت، دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع، ١٤٠٣ق.
- شربینی، محمد بن احمد؛ *معنی المحتاج*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ١٣٧٧ق.
- شوکانی، محمد بن علی بن محمد؛ *نیل الاوطار*، بیروت، دارالجلیل، ١٩٧٣م.
- شهید ثانی، زین الدین بن علیّ العاملی؛ *مسالك الافهام الی تنقیح شرایع الاسلام*، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیة، ١٤١٨ق.

صانعی، یوسف؛ *فقه الثقلین فی شرح تحریر الوسیلة* (کتاب قصاص)، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۸۲ ش.

طوسی، ابوجعفر محمدبن الحسن؛ *الاستبصار*، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۹۰ ق.

\_\_\_\_\_؛ *التهدیب*، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۶۵ ق.

\_\_\_\_\_؛ *الخلاف*، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۲۰ ق.

\_\_\_\_\_؛ *رجال الطوسی*، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۵ ق.

\_\_\_\_\_؛ *المبسوط*، تهران، المكتبة المرتضویة لآیاء الآثار الجعفریة،

۱۳۹۳ ق.

\_\_\_\_\_؛ *النهاية*، قم، انتشارات قدس محمدی، بی تا.

علامة حلی، ابو منصور حسن بن یوسف بن مطهر؛ *ارشاد الازهان الی احکام الایمان*، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۰ ق.

\_\_\_\_\_؛ *تحریر الاحکام الشرعیة*، قم، مؤسسه امام صادق (ع)، ۱۴۲۲ ق.

\_\_\_\_\_؛ *خلاصة الاقوال فی معرفة الاقوال*، قم، مؤسسه نشر اسلامی،

۱۴۱۷ ق.

فاضل هندی، بهاء الدین محمد بن الحسن الاصفهانی؛ *كشف اللثام*، قم، مكتبة آیت الله مرعشی، ۱۴۰۵ ق.

فخرالمحققین، ابوطالب محمدبن الحسن یوسف بن مطهر حلی؛ *ایضاح الفوائد فی شرح اشکالات القواعد*، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۸۹ ق.

کلینی، محمدبن یعقوب؛ *کافی*، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۶۷ ق.

گلدوزیان، ایرج؛ *حقوق جزای اختصاصی* (جرائم علیه اشخاص)، تهران، نشر جهاد دانشگاهی، ۱۳۷۲ ش.

محقق حلی، ابوالقاسم نجم الدین؛ *شرایع الاسلام*، تهران، انتشارات استقلال، ۱۴۰۳ ق.

نجاشي، ابوالعباس احمد بن علي بن العباس؛ *رجال النجاشي*، قم، مكتبة الداوري.  
نجفي، محمد حسن؛ *جواهر الكلام*، بيروت، دار احياء التراث العربي، ١٤٠٤ق.  
نوري، ميرزا حسين تبريزي؛ *مستدرک الوسائل*، بيروت، مؤسسة آل البيت لاحياء التراث، ١٤٠٨ق.  
نووي، محيي الدين نووي؛ *المجموع*، بيروت، دارالفكر للطباعة و النشر و التوزيع، بی تا.



پرو، شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی